

نقد و تحلیل آزادی در منظومه فکری بهار

دکتر راهب عارفی^۱

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۱/۳۱)

چکیده

آزادی یکی از مفاهیمی است که با انقلاب مشروطیت دگرگون می‌شود و رنگی دیگر به خود می‌گیرد. سخن از آزادی، در مفهوم غربی آن، با ظهور نهضت مشروطیت آغاز می‌شود. پیش از آن مفهوم آزادی به معنای اخیر به هیچ وجه وجود نداشت. در این مقاله سعی شده است تا مفاهیم آزادی در سروده‌های محمد تقی ملک‌الشعرای بهار مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. با بررسی مفاهیم آزادی در این مقاله به این نتیجه رسیده‌ایم که بهار آزادی را در مفهوم آزادی بیان، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و آزادی نقد و انتقاد صریح از حاکمان مستبد به کار برده است.

مفاهیم کلیدی

آزادی، بهار، مشروطیت، انقلاب، استبداد

مقدمه

واژه آزادی به معنای مختلفی اشاره دارد که شامل مفاهیم پایه‌ای خودمختاری، حکومت بر خود و استقلال از یک‌سو و توانایی کلی در انجام کارها، داشتن انتخاب‌های مختلف و توانایی کسب هدفها از سوی دیگر می‌باشد. داشتن انتخاب‌های مختلف در مورد انجام کار (optionality) به این معنی است که اگر شخص بخواهد آن را انجام دهد، هیچ چیز، نباید او را از انجام آن باز دارد و اگر نخواهد آن را انجام دهد، هیچ چیز نباید او را مجبور به انجام آن کند. حد بالای قابلیت انتخاب این است که حتی عوامل درونی روانی نیز مانعی در انجام انتخاب ایجاد نکنند. میزان وجود این قابلیت انتخاب شخصی لزوماً ربط مستقیمی به خودمختاری حکومتی یک جامعه ندارد (F ELNBERG ۱۹۹۸:۱۲۸)، (JOEL).

آزادی، یکی از محوری‌ترین مضامین اجتماعی ادبیات مشروطه و شعر بهار است:

هر دم از وطن سرودخوانی

حریت و انقلاب افکار

گویا به یاد من زبانش

از گفته‌ی من گرفت مایه

دیوان بهار، ۱۳۸۱: ص ۵۲۱)

و خاموش نشستن را شایسته هیچ ایرانی نمی‌داند و با نیهیبی به همه هشدار می‌دهد که برای آزادی خود و وطن به پا خیزند:

بلبل پر بسته ز کنج قفس در آ

نغمه آزادی نوع بشر سرا

وز نفسی عرصه‌ی این خاک توده را

پر شرر کن، پر شرر کن

(دیوان بهار، ۱۳۸۱: ۱۱۵۵)

ملک‌الشعرای بهار

محمدتقی پسر میرزا محمدکاظم صبوری، ملک‌الشعرا آستان قدس رضوی در سال ۱۲۶۶ (هـ ش) در مشهد به دنیا آمد. فارسی را نزد پدر آموخت و پیش میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری نیز بر دانش خود افزود. بهار از طرفداران مشروطه و آزادی بود. در خراسان به چاپ روزنامه خراسان پرداخت و سپس به انتشار روزنامه نوبهار دست زد. به علت آوردن جملات تند علیه روس‌ها این روزنامه توقیف شد. بهار روزنامه‌ای دیگر به نام تازه بهار منتشر کرد. این روزنامه هم توقیف و بهار به تهران تبعید شد.

بهار در دوره چهارم به نمایندگی مجلس برگزیده شد و با مرحوم سید حسن مدرس در صف اکثریت بود. در ششمین دوره هم به نمایندگی مجلس رسید و بعد از آن دیگر به مجلس نرفت و به تدریس روی آورد. مدتی به وزارت فرهنگ رسید و وزارت او بیش از چند ماهی نپایید. در سال ۱۳۲۸ شمسی برای معالجه به سویس رفت و پس از بازگشت در اردیبهشت ۱۳۳۰ شمسی درگذشت.

از آثار او سه جلد سبک‌شناسی در تطور نثر فارسی، دیوان اشعار دو جلد، تصحیح مجمل

التواریخ و القصص، تصحیح تاریخ سیستان، تاریخ احزاب سیاسی، مجله دانشکده و روزنامه‌های تازه بهار و نوبهار و مقالات او در دو جلد به نام ادب فارسی چاپ شده است (گروه مؤلفان، ۱۳۷۷: ۱۸).

پیشینه مفهوم آزادی

معنای آزادی در لغت‌نامه دهخدا به معنی حریت، اختیار، خلاف بندگی و رقیت و عبودیت و اسارت و اجبار، قدرت عمل و ترک عمل، قدرت انتخاب است.

در معنای آزادی شعرای متقدم اشعار نغزی را سروده‌اند از آن جمله:

حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌گوید:
به آزادی است از خرد هر کسی

چنان چون ننالد از اختر بسی
(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۳۳۵)

و ناصر خسرو می‌گوید:

جانان آزادی نیابد جز به علم و بندگی

گر بدین برهانت باید رو بدین اندر نگر
(دیوان بهار، ۱۳۸۷: ۲۲۵)

آزادی در معنای رهایی، خلاص، آزاد مردی، شادی، خرمی، خشنودی و رضا؛ چنانکه حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌گوید:

بدو گفت شاه، ای زن کم سخن

یکی داستان‌گوی با من کهن

بدان تا به گفتار تو می‌خوریم

به می‌درد و اندوه را بشکریم

زن کم سخن گفت: آری نکوست

هم آغاز و فرجام هر کار از اوست
(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۱۶۳)

از نظر مولانا آزادی به سرور و شادی و رهایی
انسان از غصه‌ها و دردها منجر می‌شود:
ای گروه مؤمنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید
(مثنوی، ۱۳۷۰: ۱۷۲)

و نیز همو گوید:

آنکه زو هر سرو آزادی کند

قادر است از غصه را شادی کند
(مثنوی، ۱۳۷۰: ۱۷۳)

وی در اثر دیگرش «فیه ما فیه» می‌گوید:

«آزادی در بی آرزویی است.» (فیه ما فیه، ۱۳۷۰: ۷۵).

و امام محمد غزالی -رحمه الله علیه- می‌گوید:
«آزادی اندر بی حاجتی است.» (کیمیای سعادت، ۱۳۶۱: ۳۷۳).

آزادی در معنای شکر و شکر گفتن آمده است
چنانچه در ترجمه تاریخ طبری از بلعمی چنین
آمده است:

«ابلیس پیش ایشان شد و بنشست و از حال
ایشان پرسید آدم از خدای تعالی شکری کرد
و آزادی کرد و تسبیح کرد خدای را.» (بلعمی،
ترجمه طبری).

مفهوم آزادی در غرب

مفهوم آزادی از نظر آیزایا برلین (a. berlin)
فیلسوف، اندیشه‌نگار، نظریه‌پرداز سیاسی، استاد

دانشگاه، جستارنویس بریتانیایی و لیبرالیست تندرو در «کتاب آزادی و خیانت به آزادی» مفهوم آزادی را این‌گونه واکاوی می‌کند:

«بر طبق تعریف برلین، آزادی منفی (یا آزادی از) به معنای عدم تحمیل مانع و محدودیت از ناحیه دیگران است؛ و آزادی مثبت (یا آزادی برای) از سویی به معنای توان (و نه فقط امکان) تعقیب و رسیدن به هدف، و از سویی به معنای استقلال یا خودفرمانی در مقابل وابستگی به دیگران است.» (ERT: ۱۹۹۶: ۱۷۵)

«منشأ و مفهوم آزادی مثبت را برلین نظریه‌هایی می‌داند که به استقلال، خود آیینی و خودفرمانی فرد توجه ویژه داشته‌اند. در این زمینه او از کسانی نام می‌برد. مانند: رواقیان که تسلط به نفس و ترک خواهش‌های نفسانی را به‌عنوان راهی برای دور ماندن از فساد و مقاومت در برابر قدرت‌های قاهر دنیایی موعظه می‌کردند؛ روسو که می‌گفت تنها جامعه عدالت‌پرور جامعه‌ای است که فرد در آن خودفرمانی فردی را به خودفرمانی جمعی تبدیل کند، و اطاعت از مراجع حکومتی را مساوی اطاعت از خویشتن قرار دهد، و کانت که به موجب خود آیینی اخلاقی در فلسفه، معتقد است: آزادی و کرامت سلب نشدنی انسان در این است که فرد همواره به متابعت از قانونی در اخلاق که خود برای خویشتن گذارده رفتار کند و وابسته نباشد.» (آزادی و خیانت، ۱۳۸۶:

ص ۳۰ و ۳۱).

آیزایا برلین در خصوص آزادی و چندگانگی ارزش‌ها می‌گوید:

«رابطه عمده میان چندگانگی ارزش‌ها و لیبرالیسم مبتنی بر محوریت آزادی انتخاب در هر دو است. به موجب استدلال او، تعارض ارزش‌ها و تعارض شیوه‌های مختلف ایجاب می‌کند که مردم دست به انتخاب زنند - انتخاب‌هایی که برای آنها فوق‌العاده مهم و متضمن مسائل اساسی زندگی است. مردم می‌خواهند قدرت تصمیم داشته باشند، زیرا توان انتخاب، پایه و مایه هویت و کرامت انسان در مقام کنشگر اخلاقی است» (آیزایا برلین، ۱۳۸۵: ۳۳).

آزادی از منظر ملک‌الشعراى بهار

با این تعاریفی که از آزادی در غرب شد در ایران نیز شخصیت بزرگی چون ملک‌الشعراى بهار در فضایی از حاکمیت استبدادی در سال ۱۲۶۶ پا به عرضه وجود می‌گذارد.

وی درباره آزادی این گهر نایاب اشعاری نغز میسراید و از استبداد و حاکمیت استبدادی محمدعلی شاه قاجار فریاد و شکوه سر می‌دهد. ملک‌الشعراى بهار شاعر آرمانخواه، آزادی‌طلب و مبارز سرسخت استبداد شاهنشاهی بود. وی در اکثر اشعار خود بر خودکامگی و استبداد محمدعلی شاه قاجار با زبان تند و نیشدار تاخته است.

مشهورترین آنها قصیده مستزادی است که در سال ۱۲۲۵، در عهد استبداد صغیر محمدعلی

شاه، گفته شد در حالی که مردم در سفارت‌خانه‌ها پناه بسته بودند، در مشهد و تهران انتشار یافت: با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران با خدا است
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جدا است
کار ایران با خدا است
(دیوان ج اول، ۱۳۶۸: ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳)

پس از حمله قوای ملی، به سرکردگی سپهدار اعظم و سردار اسعد به تهران و پیشرفت مشروطه خواهان آذربایجان به سرداری ستارخان در تبریز و منکوب شدن مستبدین و دشمنان مشروطیت ایران و فرار محمدعلی شاه و استحکام مبانی مشروطیت ایران، به تمام ولایات و ایالات ایران فتح‌نامه‌هایی تلگراف شد و جشن‌های ملی در هر یک از شهرستان‌های ایران با سرود و شادی آزادی خواهان برپا گشت.

در شهر مشهد نیز جشن‌ها و چراغانی‌های به‌وسیله مردم و پیشوایان ملی ایشان برپا گردید. ناطقین و شاعران در مجالس جشن و سرور رفته، شعرها و خطابه‌های سرودند و شادی‌های کردند. ملک‌الشعرا بهار نیز که یکی از زعمای آزادی خواهان مشهد بود و روزنامه بهار را در آنجا منتشر می‌کرد، قصاید و ترانه‌های ملی بسیار می‌سرود. و در مجالس مذکور می‌خواند.

از جمله ترجیح بند زیر با مطلع «در طلوع آزادی» است که در شب فتح تهران در سال ۱۳۲۷ قمری مطابق ۱۲۸۷ شمسی، در مشهد سروده است:

میده که طی شد دوران جانکاه
آسوده شد ملک، الملک لله
شد شاه نو را اقبال همراه
کوس شهی کوفت بر رغم بدخواه
شد صبح طالع، طی شد شبانگاه
الحمد لله، الحمد لله
(دیوان بهار، ج ۱، ۱۴۴)

بهار ستایشگر آزادی و وطن

نام بهار با یاد شکوهمند آزادی و جلوه‌های پر رمز و راز آن و عشق به میهن سرشته شده است. بهار را شاعر ایران و ستایشگر آزادی لقب نهاده‌اند. شاعری که توفیق یافته است تا آرام و آمل ملت ایران را در تکه‌ای احساس از تاریخ آیینگی کند و نماینده گونه‌ای از مواجهه سنت یا مدرنیسم در ایران قرن بیستم باشد. شعر وی آیینۀ تمام نمای این دوران و حتی زندگی پرماجراییش بوده است. (عرفانی، ۱۳۳۵: ۴۹) دکتر عبدالحسین زرین کوب بهار را ستایشگر آزادی دانسته و می‌گوید: «ملک‌الشعرا بهار ستایشگر آزادی است و از شاعران بزرگ ایران هیچ کس به خوبی او از آزادی سخن نگفته است. آغاز شاعری وی، مواجه با دوره‌ای شد که در طی آن آزادی - و نه سنگر و کرسی آن - مطلوب و مقصود کسانی بود که برای نجات قوم و ملت خویش شور و درد واقعی داشتند. مبارزه با نفوذ و تجاوز بیگانه، مبارزه با تعدی و بیداد فرمانروایان خودکامه، مبارزه با آنچه ایران را به ضعف و فقر و فساد محکوم کرده بود هدف کسانی بود که در

آن روزها در مشهد و تبریز و اصفهان و تهران و همه جا با استبداد به پیکار برخاسته بودند. بهار، شاعر جوان مشهدی نیز که این هنگامه به دفاع از حیثیت و استقلال قوم و وطن برخاست آزادی را یگانه امید ملک و ملت می‌شمرد. (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۳۷۳).

بهار در ستایش از آزادی در ابیات و قصاید بسیاری لب به سخن گشوده و در ادبیات زیرین قرآن، کلام خدا را مظهر آزادی می‌داند و چنین می‌سراید:

آنکه مر این دین را بنیان نهاد

قاعده کار به قرآن نهاد

معنی قرآن ز میان برده‌اید

جان پیمبر را آزده‌اید

عیسویان کاین همه جولان کنند

از بی گمنامی قرآن کنند

تا که بود ما را قرآن به دست

باشد مان رشته ایمان بدست

چون که بود قرآن، ایمان بود

این رود البته اگر آن رود

فتوی قرآن چو شود آشکار

خصم شود رو سیه و شرمسار

مایه آزادی دوران ما

جمله نهفته است به قرآن ما

(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۹۵۵)

بهار در دستگاه مهور تصنیف ماندگار و تاریخی خود را این‌گونه سر می‌دهد:

مرغ سحر ناله سر کن

داغ مرا تازه‌تر کن

ز آن شرر بار این قفس را

بر شکن و زیر و زبر کن

بلبل پر بسته ز کنج قفس در آ

نغمه آزادی نوع بشر سرا

و ز نفسی عرصه این خاک تو را

پر شرر کن، پر شرر کن

ظلم ظالم، جور صیاد

آشپانم داده بر باد

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت

شام تاریک ما را سحر کن

(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۳-۱۳۱۲)

بهار اصل آبادی وطن را در آزادی مردم دانسته

و آن را نتیجه خدادادی به انسان می‌داند و

می‌سراید:

آزادی ماست اصل آبادی ما

این است نتیجه خدا دادی ما

آزاد بزی ولی نگر تا نشود

آزادی تو رهزن آزادی ما

و در رباعی دیگر به هیچ قیمتی حاضر نیست

آزادی را به بردگی و بندگی بفروشد:

ما باده عزت و جلالت نوشیم

در راه شرف از دل و از جان کوشیم

گر در صف رزم جامه از خون پوشیم

آزادی را به بندگی نفروشیم

(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۲۰۵)

بهار در غزلی که در جنگ جهانی اول در

خراسان گفته شده و به قشون روس که خاک

ایران را اشغال کرده بود به روش سیاسی آن
دولت اعتراض داشته می‌گوید:
عاشقان را سر آزادی و استقلال است

کی ز پلتیک سر زلف تو پروا دارند
(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۱۶۸)

بهار در غزلی زیبا از زبان نم باران و مرغکان
چمن و بلبل عاشق نوای آزادی سر می‌دهد ولی
از اینکه ملت در خواب غفلت بسر می‌برند ناشاد
است، چنین نغمه سر می‌دهد:

نم باران ز بستان گرد رفته است
طبیعت را گلی از گل شکفته است
نسیم آزاد می‌آید به بستان

چرا پس مرغکان را دل گرفته است
عجب شوری بیا کر دست بلبل
ندانم عشق در گوشش چه گفته است
به ما جز عشق و آزادی مده پند
که عاشق حرف مردم کم شنفته است
بهارا بیش از این در گوش ملت

مزن گلبانگ آزادی که خفته است
(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۱۶۳)

بهار شعر شاعر را نغمه آزاد روح شاعر دانسته
و معتقد است که نمی‌توان آن را با جادو و
افسونگری خاموش کرد:
شعر شاعر نغمه آزاد روح شاعر است

کی توان این نغمه را بنهفت با فسونگری
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۶۶۷)

ملک‌الشعرای بهار معتقد است که ایرانیان
پایه‌گذار و بنیان‌گذار آزادی بوده‌اند و می‌سراید:

ناگه به فر ایزدی از بیشه شد بدید

یعقوب لیث، شیر بیابان سیستان
آزادی عجم را بنیان نهاد و کرد

سهم عرب برون ز دل قوم آریان
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۴۱۶)

بهار در ترجیع‌بندی که در شب بشارت فتح
تهران در سال ۱۳۲۷ قمری مطابق ۱۲۸۷
شمسی در مشهد سروده پیروزی مشروطه
خواهان به سرداری ستارخان و فرار محمد
علیشاه و استحکام مبانی مشروطیت ایران، در
مشهد چنین سروده است:
... چندی ز بیداد فرسوده گشتیم

زیر پی خصم بیموده گشتیم
از ظلم ظالم، از کید بدخواه

و امروز دیگر آسوده گشتیم
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۱۴۴)

آزادگی منشور اخلاقی بهار

بهار آزادگی را از جمله خصایل والای انسانی
می‌داند و آن را در عصری که نادانی و جهل بر
آن حاکم است آرزوی محال دانسته و می‌گوید:
گر به آزادگی زبان بودی

کار آزادگان روان بودی
وگر آزادگی فزودی عمر

مرد آزاده جاودان بودی
کاش اخلاق خلق را هر سال

پرشش و فحص و امتحان بودی
(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۳-۱۲۷۲)

بهار به آزاد بودن خود مباهات می‌کند و برای

رقیب حسود خود جز گداختن در آتش حسادت
چیزی آرزو نمی‌کند:

در آب و خاک و هوای خویش آزادیم

رقیب گو بگدازد میان آذر خویش

(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۱۸۷)

بهار آزادی را مایه عزت و آبروی خویش
می‌داند و هرگز منت افسر و حسرت زیور و قصر
قیصر و ناز سکندر را نمی‌کشد و در غزلی زیبا
چه خوش می‌سراید:

سر آزاده ما منت افسر نکشد

تن وارسته ما حسرت زیور نکشد

ما فقیران تهی‌دست ز خود بی‌خبریم

جز سوی حق دل ما جانب دیگر نکشد

ما گداییم ولی قصر غنا منزل ماست

هر که شد همدم ما منت قیصر نکشد

خصر ماییم که خاک ره ما آب بقاست

هر که شد همره ما ناز سکندر نکشد

تا که ما راست سر رشته تسلیم به دست

بادپای فلک از رشته ما سر نکشد

(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۱۷۶)

بهار با تأکید بر آزادی اندیشه و قلم، این آزادی
را از قدرت نوک خنجر بالاتر دانسته به عبارت
دیگر قلم را در برابر اسلحه قرار داده و اندیشه و
قلم آزاد را برتر از قدرت نظامی می‌دانسته است.
ملک را ز آزادی فکر و قلم قوت فزای

خامه آزاد نافذتر ز نوک خنجر است

(دیوان ج ۱، ۱۶۷: ۷۵۰)

بهار فقر در آزادی را بهتر از بندگی در غنا و
توانگری می‌داند و با آوردن مثال‌هایی می‌گوید:

فقر در آزادی به از غنا در بندگی

گاو فربه بیگمان صید پلنگ لاغر است

مردم آزاده را بیغوله فردوس است لیک

مرد حرص و آز را فردوس کام اژدر است

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۷۷۴)

بهار مانند دیگر شاعران قبل از خود سرو را
نماد آزادی می‌داند و خطاب به آدمیان می‌گوید
که از سرو آزادی و خرمی را فرا بگیرند:
آن سرو کهن‌سال نماینده عصری است

کآزادگی و مردمیش نقل جهان ست

آزادگی و خرمی از سرو بیاموز

کازاده و خرم به بهار و به خزان است

ای سرو تو آزادی از آن جاودانی

هر کس که شد آزاد، بلی جاودان است

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۷۴۰)

بهار خشم و شهوت را پالهنگ و افسار آزادی
دانسته و با رهایی از آن دو می‌توان با آزادی به
شهرت جهانی دست یافت:

تا رود صیت خوشت هر سو چو سرو آزاده باش

تا رسد آوازهات هر جا، چو چنگ آماده شو

خشم و شهوت پالهنگ گردن آزادگیست

تا ز گردن بکنی این پالهنگ آماده شو

پاکدامن باش و ایمن، ورنه، با سرکوب دهر

چون قمیص شوخکن بهر کدنگ آماده باش

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۶۹۸)

بهار پایان تنپرووری را بندگی و اسارت می‌داند
و می‌گوید:

تن زنده والا به ورزشگی است

که ورزشگی مایه زندگی است

به سختی دهد مرد آزاده تن

که پایان تن پروری بندگی است
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۶۹۹)

بهار چشم امید ایران را جوانان آزاد چون سرو
جویبار می داند می گوید:
ای زاده ایران بدان که این ملک

دارد به تو چشم امیدواری
خواهد که ببالد به باغ کشور

آزاده تر از سرو جویباری
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۶۰۵)

بهار در سال ۱۳۱۳ خورشیدی وقتی که از
اصفهان به تهران می آید شمه‌ای از آرمان‌های
اصلاح طلبانه خویش را به قالب شعر در آورده و
قصیده زیر را می سراید:
... هر چند گرفتارم، آزادم آزاد

هر چند تهیدستم، خرسندم خرسند
... دوران جوانمردی و آزادی و دادی
با دید شود چون شود این ملک برومند
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۶۳۷)

آرزوها و آمال بهار

بهار در قصیده‌ای اخلاقی که در سال ۱۳۰۹
شمسی سروده شده است و در آن مکارم و
سجایای عالیة بشری ستایش شده و از فضیلت
اخلاق و رجحان معنویات بر علوم مادی سخن
رفته است:

به آزادی و گمنامی و خودکامی بردم حسرت
که فردوس است آزادی و گمنامی و خودکامی
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۵۵۸)

بهار در قصیده‌ای دیگر که سال ۱۳۰۹
خورشیدی به مطلع زیر سروده و آمال و آرزوهای
خود را به تفصیل در ۳۵ بیت بیان کرده است:
برخیزم و زندگی ز سر گیرم

وین رنج دل از میانه برگیرم
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۵۴۷)

بهار در ترجیع بند شیوایی که در سال ۱۲۸۷
شمسی در تحریض ملت ایران به رفع اختلافات
مذهبی و تشویق مردم به اتحاد و اتفاق و پرهیز
از دوگانگی و نفاق، در خراسان سروده، عامل
پیروزی و رسیدن به آزادی را در سایه وحدت
ملی بین تمامی مذهب و فرق و اقوام ایرانی
می داند و می گوید:

چند گویی چرا مانده ویران
هند و افغان و خوارزم و ایران
چند گویی چرا ما اسیریم
زانکه آزادی ما اسیران
جنبش و دوستی و داداست

روز یکرنگی و اتحاد است
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۶-۱۴۵)

بهار طی مخمسی که در زمان جلوس احمدشاه
در مشهد سروده از به سامان شدن وطن و پیروزی
مردم و آزادی نسبی که برای ملت به وجود آمده
اظهار مسرت و شادمانی کرده است:

کام مفسد مظهر خمیازه شد
شهر ظلم و جور بی دروازه شد
نام آزادی بلند آوازه شد

حمد یزدان، جان ملت تازه شد
شکر ایزد کار ما بالا گرفت
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۱۷۳)

بهار در سال ۱۲۸۷ شمسی چون خبر فتح تهران با تلگراف به مشهد مخابره شد، این مسمط را به شکرانهٔ این پیروزی سروده و اظهار شادمانی می‌کند:

مژده که آمد برون خاطر ما ز انتظار

مژده فتح الفتوح داد به ما کردگار

ایزد قوت فزود ملت آزاد را

وانگه تأیید کرد سپهبد راد را

قهر خدایی کشید یکسره زایشان دمار

ملت آزاد جنبش خویش آشکار

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۱۶۱)

بهار در زندان

بهار در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در زندان هنگامی که خبر آزادی او را صادر کردند درباره آزادی خود می‌سراید:

دوش زندانبان بگشاد در و با من گفت

یادم از خانهٔ خواجه که امروز گل سرخ شکفت

ناگهان اشکم از دیده روان شد زیرا

یادم از خانهٔ خویش آمد و مغزم آشفته

خادمی آمد و از خانه بیاورد خورش

مرد زندانبان آن گریهٔ من با وی گفت

یادم آمد که به فصل گل با دلبر خویش

پیش هر کلبن بودیم به گفت و به شنفت

که گلی رنگین چیدم من و دلبر بگرفت

ساقی آن گل را زیر شکن زلف نهفت

که یکی چید نگار من و بر سینهٔ من

نصب کرد آن گل و بوسیدم دستش هنگفت

به جز این دو نشد از باغ گلی چیده که هست

گل به گلبن خویش و بلبل به گل و مردو جفت

دلم آزرده شد از دیدن آن خرمن گل

بیم آن بود که بر لب گذرد حرفی مفت

(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۲۱۴)

بهار در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در زندان شهربانی چنین از گرفتاری خود در زندان ناله سر می‌دهد:

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید

قسمم برده به باغی و دلهم شاد کنید

فصل گل می‌گذر هم‌نفسان بهر خدا

بنشینید به باغی و مرا یاد کنید

عندلیبان! گل سوری به چمن کرد ورود

بهر شاباش قدمش همه فریاد کنید

یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان

چون تماشای گل و لاله و شمشاد کنید

هر که دارد ز شما مرغ اسیری به قفس

برده در باغ و به یاد منش آزاد کنید

آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک

فکر ویران شدن خانه صیاد کنید

شمع اگر کشته شد از باد مدارید عجب

یاد پروانهٔ هستی شده، بر باد کنید

جور و بیداد کند عمر جوانان کوتاه

ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید

گر شد از جور شما خانهٔ موری ویران

خانه خویش محالست که آباد کنید

کنج ویرانهٔ زندان شد اگر سهم بهار

شکر آزادی و آن کنج خدا داد کنید

(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۱۷۹)

بهار در سال ۱۳۰۸ شمسی وقتی که به زندان می‌افتد به صورت کله‌ای دوستانه از تیمورتاش وزیر دربار که از دوستان قدیمی و صمیمی بهار بود، سروده و ضمناً برای نجات خود از شر مأمورین شهربانی توجه شاه را نسبت به

خویش معطوف داشته است.

تمرتاش از بی مهریت زارم

ز چون تو دوست از خود شرمسار

فراموش کرده ای جاننا که عمریست

تو را از جان و از دل دوستارم

حضور شد ز یاران غافلت کرد

خصوص از من که یاری پایدارم

اگر تو دوستی، رحمت به دشمن

و اگر خود دشمنی، منت گذارم

من آن مرغم که سیمرغم فکندست

به خاک افتاده آن شهسوارم

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۵۱۸)

بهار در زندان شهربانی در سال ۱۳۰۸

خورشیدی تحت تأثیر اوضاع ناگوار و حوادث

ملال‌انگیزی که عمال شهربانی وقت برای بهار

به وجود آورده بود سروده است:

ای بلبل اسیر به کنج قفس بساز

اکنون که از برای تو بال و پری نماند

ای باغبان بسوز که در باغ خرمی

زین خشکسال حادثه، برگ تری نماند

صیاد ره بیست چنان کز پی نجات

غیر از طریق دام، ره دیگری نماند

هر در که باز بود سپهر از جفا بست

بهر پناه مردم مسکین دری نماند

با ناکسان بجوش که مردانگی فسرد

با جاهلان بساز که دانشوری نماند

رفتند شیر مردان از مرغزار دین

وینجا به جز شکالی و خوک و خری نماند

از بهر پاس کشور جم رستمی نخاست

و ز بهر حفظ بیضه دین حیدری نماند

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۵۱۸)

بهار در آرزوی آزادی

بهار این قصیده را در سال ۱۳۱۲ خورشیدی

که برای سومین بار به زندان در افتاد، برحسب

حال سروده و در آن از سعایت غمازان و حسد

حاسدان که موجب گرفتاری وی گردیده بودند،

یاد کرده و به رسم شعرای سلف، از عظمت مقام

و شهرت خویش سخن گفته است:

کند از جا عاقبت سیلاب چشم تر مرا

همتی یاران که بگذشته است آب از سر مرا...

بس که در میدان آزادی کمیتم تند راند

گیتی کج رو به زندان می‌دهد کیفر مرا...

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۶۱۱-۶۰۹)

در سال ۱۳۱۲ خورشیدی، چون بهار به زندان

افتاد، طبع او از قید بند آزاد شد و از وضع بد

زمان شکوه‌ها آغازید، این قصیده یکی از آن

شکوائیه‌هاست:

آنچه در دوره ناصری

مرد و زن کشته شد سرسری

آن به‌عنوان لامذهبی

این به‌عنوان بایگری

و آنچه شد کشته در چند شهر

بین شیخی و بالا سری

شد ز نو تازه در عهد ما

آن جنایات و کین گستری

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۶۱۲)

بهار در سال ۱۳۹۴ شمسی در تبعیدگاه خود

در بجنورد در رنج و ملال از اوضاع کشور سروده

است:

ایزد کرامت کن در فضای آزادی

گوشه‌ای که بشتابم سوی او از این زندان
زانکه سیر شد طبعم زین فضای پر وحشت

هم نفور شد روحم زین گروه بی‌وجدان
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۳۰۴)

بهار آزاد مردی و آزادی را در گرفتاری و بلا
می‌داند و می‌گوید:

گر آزادمردی بلاجوی از آنک
بلا جز که در خورد احرار نیست

کی آسایش و رامش جان برد
کسی که بلا جاننش افگار نیست

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۵۶۴)

بهار در غزلی زیبا که از آثار دوران زندان
بودنش است در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در

حسرت آزادی چنین ناله سر می‌دهد:

یک مرغ سر به زیر پر اندر کشیده است
مرغی دگر نوا به فلک بر کشیده است

یک مرغ سر به دشنه جلا داده است
یک مرغ از آشیانه خود سر کشیده است

یک مرغ جفت و جوجه به شاهین سپرده است
یک مرغ جفت و جوجه به بر در کشیده است

یک مرغ پرشکسته و افتاده در قفس
یک مرغ پر به گوشه‌ی اختر کشیده است

مرغی ز وصل گل شده سرمست و مرغی
ز آسیب خار، ناله مکرر کشیده است

یا چون بهار از لطامات خزان جور

سر زیر پر نهفته و دم در کشیده است
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۳-۵۲۲)

بهار نگران از بین رفتن آزادی و مشروطیت
است و می‌گوید:

آزادی و مشروطیت افتاده به زحمت

این گوهر پر شعشه در کام نهنگست
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۳۸۷)

بهار نکوهشگر استبداد و خودکامگی

در اواخر سلطنت مستبدانه محمدعلی شاه قاجار
به سال ۱۲۸۶ خورشیدی و نظر به کینه‌جویی‌های
او با مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان، بهار این
قصیده مستزاد را در مشهد سرود و در روزنامه
نوبهار منتشر کرد:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران با خداست

مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست
کار ایران با خداست

شاه مست و شیخ مست و شحنه مست و میر مست
مملکت رفته ز دست

هر دم از دستان مستان فتنه و غوغا به پاست
کار ایران با خداست

هر دم از دریای استبداد آید بر فراز
موج‌های جانگداز

زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست
کار ایران با خداست

مملکت کشتی، حوادث بحر و استبداد خس
ناخدا عدلست و بس

کار پاس کشتی و کشتی‌نشینان با ناخداست
کار ایران با خداست

پادشه خود را مسلمان خواند و سازد تباه
خون جمعی بی‌گناه

ای مسلمانان در اسلام این ستم‌ها کی رواست
کار ایران با خداست

شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست

زانکه طینت پاک نیست
دیده خفاش از خورشید در رنج و عناست
کار ایران با خداست...
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۱۴۲-۱۴۱)

بهار این قصیده را در نکوهش از استبداد سیاه
کابینه مستوفی‌الممالک که تمامی روزنامه‌های
تهران در سال ۱۲۹۷ شمسی توقیف شد، از آنها
جمله روزنامه نوبهار بود. ملک‌الشعراى بهار به
رسم شکایت و انتقاد از این حرکت مستبدانه
این قصیده را سرود و در مجله ادبی دانشکده،
که خود مؤسس آن بود، انتشار داد:
از نعمت دشمنان آزادی

و امروز عمید ملک شاهنشاه
گه در ری و گاه در خراسانم
بسته است زبان گوهر افشانم
عمری به هوای وصلت قانون
از چرخ برین گذشت افغانم
در عرصه گبرو دار آزادی

فرسود به تن درشت خفتانم
تیغ حدثان گشت پیوندم
پیکان بلا بسفت ستخوانم
گفت که مگر به نیروی قانون
آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ
آزادی نهاد خامه نتوانم

ای آزادی، خجسته آزادی
از وصل تو روی بر نگردانم
تا آنکه مرا به نزد خود خوانی
یا آنکه ترا به نزد خود خوانم
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۲۲۷)

بهار در انتقاد و نکوهش از استبداد رضاخان
میرپنج که در اسفندماه ۱۲۹۹ شمسی، سالی
که قوای قزوین به سرکردگی رضاخان میرپنج،
وارد تهران شد و کودتا کرد و سید ضیاءالدین
به ریاست وزرا برقرار گشت، جمعی از رجال
تهران دستگیر و حبس شدند، از جمله بهار، که
مخالف افکار و مشی سیاسی سید ضیاءالدین بود،
دستگیر و زندانی شد - این قصیده را در حال
هیجان روح در زندان سروده است:

هر روز فکنده مشکلی دیگر
خاصه تو که تخم فتنه را در ملک
آوردی و کاشتی به هر معبر
بر کن ز بن این گیاه فاسد را
وین تخم بلید را برون آور
تا تخم بزرگوار جمهوری
زین خاک بروید و بر آرد بر
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۲-۳۵۱)

بهار در قصیده حبسیه خود در سال ۱۳۰۸
که در زندان سروده است جرمش را این‌گونه
بیان می‌کند:
چیست جرمش؟ کرده چندی پیش از آزادی حدیث
تا ابد زین جرم مطرود در سلطان بود
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۵۱۵)

بهار از هنگامی که به پایتخت آمد و به گود
سیاست افتاد، طبعش از غزل‌سرایی سر باز زد و
بندرت غزل میسرایید. جز چند غزل وطنی و
سیاسی و غزل‌هایی که در مقدمه تصنیف‌ها با
آهنگ‌های موسیقی خوانده می‌شد. غزلیات بهار

اکثر، در دوران جوانی، در خراسان سرده شده است:
گرچه آزادی زبون شد لیک جای شکر است

کاین روش بشکست بازار هو و جنجال را
و در غزلی دیگر می گوید:

سیل خون آلود اشکم بی خبر گیرد تو را
خون مردم، آخر ای بیدادگر، گیرد تو را
(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۱۴۵)

بهار در این قصیده از روزگار استبداد زده
نکوهش می کند و به راستی و راست گویی و
شاد زیستن دعوت می کند:

ویحک ای افراشته چرخ بلند
چند داری مر مرا زار و نژند
خستن روشن ضمیران تا به کی

کشتن آزاد مردان تا به چند
تا به کی در خون ما رانی غراب
تا به کی بر نعش ما تازی سمند
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۵۹۹)

بهار با تیمورتاش مرد مقتدر و وزیر دربار اوایل
دوره پهلوی دوستی دیرینه داشت. به همین
مناسبت در دوران انزوای خود با او گاه به گاهی
درد و دل می گفت و از استبداد و ظلم ناله و
شکایت داشت:

فکر من دعوی آزادی گذاشت
کلک من شمشیر حریت فکند
مردی و آزادگی در طبع من

چو زنان افکند بر رخ روی بند
(دیوان ج ۲، ۱۳۶۸: ۲)

بهار در قصیده زیر از روزگار سفله پرور شکایت

می کند و می گوید:

دیرست کاین زمانه بدخوی سفله طبع
با سفلگان چمید و ز آزادگان رمید
آزاد مردی و خرد و پاکی نیست

با بدخویی و ددمنشی توأمان کردید
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۶۰۶)

بهار در سال ۱۳۰۹ خورشیدی از اوضاع عمومی
کشور و طرز انتخابات دوره هفتم مجلس شورای
ملی و منتخبین آن دوره انتقاد کرده است:

فتنه‌ها آشکار میبینم
دست‌ها توی کار میبینم
حقه‌بازان و ماجراجویان
بر خر خود سوار میبینم
بهر تسخیر خشک مغزی چند

نطق‌ها آبدار میبینم
جای احرار در تک زندان
یا به بالای دار میبینم
ز انتخابات سوء مجلس را

پر زعیب و عوار میبینم
آلت دست ارتجاع و فاشیست
جملگی را قطار میبینم
بعد تصویب اعتبار رنود

کار ملی اعتبار میبینم
چند لوطی ز کهنه جاسوسان
روز و شب گرم کار میبینم
سفها را به کارهای بزرگ

داخل و برقرار میبینم
در گلستان به جای کبک و تذرو
فندق و سوسمار میبینم
آنکه راه داده جان به راه وطن

بی سرانجام و خوار میبینم

ملتی را که شد فراموش کار

عاقبت اشکبار میبینم

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۵۴۴)

بهار در سال ۱۳۱۰ از سیر حوادث روزگار و نابسامانی اوضاع کشور و تار و مار شدن آزادی‌خواهان شکایت کرده و می‌سراید:
تا تاختند بی‌هنران در مصاف‌ها

زد زنگ تیغ‌های هنر در غلاف‌ها
پرورده شد به خرد حقایق دماغ‌ها

گسترده شد به گرد طبایع گزاف‌ها
تا تاختند بی‌هنران در مصاف‌ها

زد زنگ تیغ‌های هنر در غلاف‌ها
پرورده شد به خرد حقایق دماغ‌ها

گسترده شد به گرد طبایع گزاف‌ها
بر باد رفت قاعده اجتماع‌ها

و ز هم گسست رابطه ائتلاف‌ها
مردم ز طوف کعبه عزت کراند کر

بگرفت گرد خانه عزی طواف‌ها
رفتند خواجهگان کریم و ناماند نام

زان اصطناع‌ها و از آن انتصاب‌ها
آزاد جاهلان و گشاده زبان خوران

بسته مدرسان و فقیهان به خواف‌ها
زود اکبر بوستان فضیلت خزان شود

زین انقلاب کشور و این اختلاف‌ها
بهار در اوایل سال ۱۲۹۹ خورشیدی با انتقاد از

اوضاع نابسامان کشور و پس از کشته شدن محمد
خیابانی، تحت تأثیر احساسات آزادی‌خواهانه

خویش، این ترجیع بند را در سوگ او می‌سراید:
در دست کسانی است نهبانی ایران

کاصرار نمودند به ویرانی ایران

آن قوم سرانند که زیر سر آنهاست

سرگشتگی و بی‌سروسامانی ایران

الحق که خطا کرده و تقصیر نمودند

این سلسله در سلسله جنبانی ایران
پامال نمودند و زودند و ستردند

آزادی ایران و مسلمانی ایران
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۳۸۸-۹)

نکوهش بهار از وکلا، اشراف و چاپلوسان

بهار در سال ۱۲۸۹ خورشیدی طی برگزاری دوره سوم مجلس شورا از وکلا و نمایندگان بی‌لیاقت انتقاد کرده است:

این وکالت نه به آزادی و خوش تعلیمی است
نه به دانستن تاریخ و حقوق و شیمی است

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۲۱۴)

و در قصیده‌ای دیگر از چاپلوسان نکوهش می‌کند:
چاپلوسان سخن چین را ز درگه دوردار

چاپلوسی خرمن آزادی را اخگر است
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۷۴۹)

بهار در قصیده‌ای که در سال ۱۳۲۴ شمسی
هنگامی که مفساد اخلاقی و ضعف ایمان جامعه

را فرا گرفته بود، - با دلی نالان و آزاده - از
اینکه به سیاست وارد شده و عمر عزیز خود را

هدر داده است اظهار پشیمانی کرده:
امید نجات ملک خود را

بشیر شوکت و عمران گرفتم
ز استقلال و آزادی و قانون

به پیش دیده شادروان گرفتم
شدم غافل ز تقدیر الهی

پی آبادی ایران گرفتم
(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۷۹۱)

بهار در قصیده‌های که در سال ۱۳۱۷ شمسی سروده، شهر تهران را به باد سرزنش و نکوهش گرفته است.

ای کرده کفر نعمت آزادی و رفاه

هان زیر تازیانه و زندان چگونه‌ای؟

آزادی و حکومت ملی شهید توست

ای مادر وطن ز تو گریان چگونه‌ای؟

ز افراط کاری تو شد آزادی از میان

ای یکه تاز عرصه‌ی میدان چگونه‌ای؟

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۷۲۰)

بهار در قصیده‌ای از بینظمی و بی‌تربیتی و

بی‌سوادی انتقاد کرده و می‌گوید:

بی‌تربیت، آزادی و قانون نتوان داشت

سعفس^۱ نتوان خواند، نخوانده کلمن را

(دیوان ج ۱، ۱۳۶۸: ۸۱۱)

آرمان‌ها و آرزوهای آزادی خواهانه بهار

ملک‌الشعرا بهار شاعر آرمان‌خواه و آرمان‌گرا

بوده و در قصیده‌های آرمان‌ها و آرزوهایش را

درباره آزادی به تصویر کشیده است.

وی این قصیده را در سال ۱۳۰۹ خورشیدی

سروده و در آن آرزوهای خود را شرح داده است.

او با تأکید بر زندگی و حیات دوباره و کسب

روحیه‌ای تازه و امیدوار به آینده‌ای بدون استبداد

و تولد دوباره آزادی چنین می‌سراید:

برخیزم و زندگی ز سر گیرم

وین رنج دل از میانه برگیرم

(دیوان ۱۳۶۸، ۵۴۶ ب ۱)

۱. کلمن و سعفس از حروف ابجد است که ابتدا کلمن و سپس سعفس می‌آید.

وی خود را به باران حیات بخش و آتش که نابودکننده پلیدی‌ها و زشتی‌ها و استبداد و ظلم ستم است، تشبیه می‌کند و می‌گوید:

باران شوم و به کوه و در بارم

اخگر شوم و به خشک و تر گیرم

(دیوان ۱۳۶۸، ۵۴۷، ب ۲)

بهار به دنبال ایجاد تحوّل و دگرگونی در

جامعه است:

یک ره سوی گشت نیشکر پیوم

کلکی ز ستاک نیشکر گیرم

(همان ب ۳)

او می‌خواهد با شعر و اندیشه انقلابی خود

شورش و آتشی بپا کند و با آن همه ظالمان

دنیا را در آتش خشم توده‌های انقلابی بسوزاند:

زان نی شری بپا کنم وز وی

گیتی را جمله در شرر گیرم

(همان بیت ۴)

بهار معتقد است برای بدست آوردن آزادی،

سعادت و خوشبختی حتی باید با ظالمین

خون‌خوار عصر و زمانه خود مبارزه کرد و به

میدان جنگ و کارگزار با آنها رفت:

در عرصه گیر و دار بهروزی

اویز و جدال شیر نر گیرم

(همان بیت ۵)

وی بر این باور است که قضا و قدر و تقدیر

تحمیل شده به انسان را باید تغییر داد و تسلیم

حاکمیت بلامنازع تقدیر و سرنوشت و قضا و

قدر نشد:

از اختر زشت خیره سر گیرم

(همان بیت ۶)

بهار تلاش دارد با ایجاد تحول عمیق در جامعه

حتی ذائقه ناگوار و تلخ حاکمیت استبدادی روزگار

خود را تغییر داده و آن را به کام اهل روزگار

شیرین و گوارا نماید:

با قوت طعم کلک شکر زای

تلخی ز مذاق دهر بر گیرم

(همان بیت ۷)

او با بهره‌گیری از تأثیر موسیقی و شعر و مبالغه

در تأثیر گذاری شعر خود بر این باور است که حتی

ستاره زهره را هم به رقص و آواز برمی‌انگیزد:

ناهید^۲ به زخمه تیزتر گردد

چون من سر خامه تیزتر گیرم

(همان بیت ۸)

او خود را در شاعری و نویسندگی با خدای

نویسندگی و دبیری مقایسه کرده و حتی خود را

بالتر از دبیر فلک دانسته و معتقد است که دبیر

فلک هم نمی‌تواند با او برابری کند:

کلک از کف تیر^۳ سرنگون گردد

چون من ز خدنگ خامه سر گیرم

۱. مراد از فیلسوف نالان، هرقلیطوس فیلسوف اوایل سده ششم و

اواخر سده پنجم قبل از میلاد یونان را به این دلیل که بی‌قراری و بی‌ثباتی را اصل هر چیز دانسته و در ناپایداری امور اصرار و از مردم کناره‌جویی میکرد، در شمار فلاسفه بدبین می‌شمردند و حکیم گریان می‌خوانند.

۲. ستاره ناهید که ونوس و آناهیتا و آناهیت هم نامیده می‌شود نزدیک‌ترین سیاره به زمین است، قدما ناهید را خنیاگر آسمان و نوازنده فلک می‌پنداشتند.

۳. تیر: عطارد، سیاره‌های کوچک از منظومه شمسی به قدما آن را در دبیر فلک یا نویسنده فلک می‌دانستند.

بهار در شعر خود غم و اندوه و دردهای روزگار

را با خون دل خویش به تصویر می‌کشد:

از مایه خون دل به لوح اندر

پیرایه گوناگون صور گیرم

(همان بیت ۱۰)

ملک الشعرا بهار، شکست و ناتوانی در مبارزه

با استبداد و حاکمان خودکامه را کوچک و حقیر

می‌داند و بر تسلیم نشدن در برابر حاکمیت

استبدادی و دور کردن یأس و ناامیدی از خود

تأکید می‌ورزد:

هنجار خطیر تلخ‌کامی را

بر عادت خویش بی‌خطر گیرم

(همان بیت ۱۱)

شاعر برای غلبه بر اندوه و تیرباران روزگار

معتقد است که باید از برخی خوش‌گذرانی‌ها و

لذت‌جویی‌های گذرا چشم‌پوشی کرد:

پیش غم دهر و تیر بارانش

این عیش تباه را سپر گیرم

(همان بیت ۱۲)

بهار خود و روشنگری‌هایش را نثار مردم

کشورش می‌کند و با وجود اینکه بضاعت چندانی

ندارد خود را چون خورشید دانسته و نور آزاداندیشی

خود را به همه مردم کشورش نثار می‌کند:

در عین برهنگی چو عین الشمس

از خاور تا به باختر گیرم

(همان بیت ۱۳)

یکی از آرمان‌ها و آرزوهای ملک‌الشعرای بهار از بین بردن ظلم و بی‌عدالتی، اجحاف، تبعیض، استعمار و استحمار مردم مظلوم کشورش است: وین سرپوش سیاه بختی را

از روی زمین به زور و فرگیرم
(همان بیت ۱۴)

وی هرگز تسلیم یأس و ناامیدی نمی‌شود و با تکیه بر امید به پیروزی و طلوع خورشید رهایی بخش آزادی بر دوری از یأس و ناامیدی تأکید می‌کند:

چون خاربنان به کنج غم تاکی

بر چشم امید نیشتر گیرم
(همان بیت ۱۶)

شاعر معتقد است با پرورش جوانان آزادی‌خواه بر حاکمیت استبدادی غلبه خواهد کرد و میوه‌های گوناگون خواهد چید. آن به که به جویبار آزادی

بیرایه سرو غاتفر^۱ گیرم
(همان بیت ۱۷)

باغی ز ایادی اندرین گیتی

بنشانم و گونه گون ثمر گیرم
(همان بیت ۱۸)

شاعر با نثار محبت و اظهار مهر و عطوفت به بازماندگان شهدای راه آزادی با آنان همدردی می‌کند:

آن کودک اشک ریز را نقشی

و آن مادر داغ‌دیده را مرهم
از خنده به پیش چشم تر گیرم
از مهر به گوشه جگر گیرم
(همان ابیات ۳۰ و ۱۹)

بهار یکی از راه‌های رسیدن به آزادی و آزادگی را رهایی از قید و بند هوای نفسانی و مهار شیطان سرکش نیاز و آز می‌داند:
شیطان نیاز و آز را گردن

در بند و کمند سیم و زر گیرم
(همان بیت ۲۱)

یکی از آرزوهای دیرینه شاعر ایجاد صلح و آشتی و از بین بردن جنگ و خشونت و گین و کشتار در میان دودمان بشر است:
از کین و کشش بهجا نمانم نام

وین ننگ ز دوده بشر گیرم
(همان بیت ۲۲)

ملک‌الشعرای بهار بر پالایش جسم و روح و تقویت بعد معنوی و عرفانی بشر، در راه مبارزه با زشتیها و استبداد و حصول آرزوی دیرینه بشر یعنی آزادی تأکید

می‌ورزد و معتقد است در این راه باید ریاضت کشید و اشارهای به وصیت شاعر بزرگ و عارف نامی ایران مولانا جلال‌الدین محمد بلخی دارد که خطاب به مریدان خود فرموده است: «برای رهایی از شیطان نفس کم بخورید، کم بخوابید و کم حرف بزنید.»

و آن عیش که تن از آن شود فربه

از نان جوینش ما حضر گیرم

۱. مراد از سرو غاتفر، جوانان آزادی‌خواه است که در جویبار آزادی پرورش می‌یابند.

وان کام که جان از و شود خرم

نزل دو جهانش مختصر گیرم
(همان بیت ۲۳، ۲۴)

شاعر خواهان فاش شدن رازهای هولناک
حاکمیت استبدادی و حکومت خود کامه
محمدعلی شاه قاجار است تا همگان به عمق
فاجعه‌های که در مدت حکومت مستبدانه او بر
سر مردم ایران آمده است، آگاه شوند.
یکبار به دست عاطفت پرده

از کار جهان کینه ور گیرم
(همان بیت ۲۵ و ۲۶)

از دیگر آرمان‌های ملک‌الشعرا بهار نابود
کردن و از بین بردن بی‌عدالتی، تبعیض و فاصله
طبقاتی است که مردم را به فقیر و غنی تقسیم
کرده است.
وین نظم پلید اجتماعی را

اندر دم کوره سقر گیرم
(همان بیت ۲۷ و ۲۸)

او خواستار بر پای داد و انصاف و عدالت در
کل جهان است:
وین ابرهٔ ارزق مکوکب را

ز انصاف دو رویه آستر گیرم
(همان بیت ۲۹ و ۳۰)

بهار ارزش وجودی هر کس را به اندازه تلاش
و همت او می‌داند:

و آنگاه به فر شهپیر همت

جای از بر قبه قمر گیرم
(همان بیت ۳۰)

شاعر خواهان خلع سلاح کردن خدای جنگ
و خشونت و ایجاد صلح و آشتی در جهان است:
شبگیر کنم به صُفه بهرام^۱

و آن دشنه سرخش از کمر گیرم
(همان بیت ۳۱)

بهار نابودی، بدشکونی و نامیمونی را که در
طالع کیوان دیده می‌شود آرزومنداست و امیدوار
است که اثر بد شکونی و نحوست را که از
کیوان تراوش می‌کند با رفتار ملایم و آرام خود
از بین ببرد:

زان نحس که برترارود از کیوان^۲

بال و پر پویه و اثر گیرم
(همان بین ۳۲)

وی تمامی موانع و سدی را که مخالفان آزادی
در پیش روی او گذاشته‌اند به کنار می‌زند و هر
دستی را که بخواهد برای او مانع ایجاد کند از
پشت می‌بندند و اجازه نمی‌دهد موانع، او را از
رسیدن به خواسته‌ها و آرزوهایش باز دارد:

و آن دست که پیش آرزوی دل

دیوار کشد به خام در گیرم
(همان بیت ۳۳)

ملک‌الشعرا بهار به مقابله با قضا و قدر می‌پردازد
و با هرگونه تفکر جبرگرایی بر سرنوشت بشر
مبارزه می‌کند:

۱. بهرام، مریخ، در ادبیات فارسی مظهر خون‌ریزی، خشونت و جنگجویان و خدای جنگ است.
۲. در ادب فارسی ستاره کیوان، زحل، قدام آن را بدشگون می‌دانستند.

نومیدی و اشک و آه را در هم

پیچیده به رخنه قدر گیرم^۱

(همان بیت ۳۴)

شاعر می‌خواهد دائماً در کنار معشوق [آزادی] خود بماند و آرزو می‌کند صبح طلوع نکند که موجب جدایی او با معشوق خواهد بود:

و اندر شب وصل پرده غیرت

در پیش دریچه سحر گیرم

(همان بیت ۳۵)

بهار در نهایت، دستیابی به شاهد آزادی را هر چند دور باشد را دست‌یافتنی می‌داند:

و آنگاه به سطح طارم اطلس

با دلبر^۲ دست در کمر گیرم

(همان بیت ۳۶)

از نظر ملک‌الشعراى بهار آزادی و رهایی از خویشتن مقدمه رسیدن به خدا است و نهایت کوشش برای دستیابی به آزادی وصال با شاهد ازلی است.

با بال پر فرشتگان ز آن جای

زی حضرت لایموت پر گیرم

(همان بیت ۳۷)

ختم کلام

با بررسی اندیشه‌های آزادی خواهانه ملک‌الشعراى بهار به‌طور کلی میتوان به نتایج زیر دست یافت:

۱- مبارزه با استبداد محمدعلی شاه قاجار و نظر به کینه‌جوئی‌های او با مشروطه خواهان و آزادی طلبان.

۲- تحریض ملت ایران به رفع اختلافات مذهبی و تشویق مردم به اتحاد و پرهیز از دوگانگی و نفاق و رسیدن به آزادی.

۳- ستایش قهرمانان ملی از جمله: ستارخان و باقرخان از تبریز و سپدار از رشت و سرداران بختیاری از جنوب و علمای اسلام خاصه آیت‌الله سید محمد طباطبایی از تهران علیه حکومت استبداد به‌منظور اعتلای مشروطیت و آزادی.

۴- ستایش از آزادی فتح تهران و استقرار رژیم مشروطیت.

۵- انتقاد از وضع انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی.

۶- انتقاد از اوضاع کشور و دسایس اجنبیان و از روزگار و رنج و ملال خود در زندان.

۷- سوک شیخ‌خیابانی که فقدان او را لطمه‌ای به آزادی و آزادی‌خواهی می‌دانست.

۸- مخالفت با افکار و مشی سیاسی سید ضیاء‌الدین.

۹- لزوم جمهوری و آزادی در کنار هم:

آزادی و اصلاح بود لازم و واجب

مشروطیت از ما نکند دفع معایب

در کیسه احرار بود نقد حقایق

ناهید بود بهر وطن عاشق صادق

(دیوان ج ۱ ص ۳۸۶ و ۳۸۷)

۱. جبر ستیزی دیدگاه معتزله است که اهل تفویض و اختیار هستند.

۲. مراد از دلبر، همان آزادی است.

۱- مخالفت با نغمه جمهوری خواهی از سوی امراء لشکر حکومت پادشاهی

۲- شاعر از اینکه خویش را فدای وطن و مردم خویش نماید، واهمه‌ای ندارد. یکی از مهم‌ترین آرزوهای دیرینه شاعر و بهره‌مندی ملت از نعمت آزادی است. بهار جان بر کف نهادن و با تمام وجود علیه ستم ایستادن را یکی از شرط‌های تحقق آزادی می‌داند.

۳- بهار در راه رسیدن به آزادی از زندانی شدن و حتی مرگ ترسی ندارد و هم وطنان را به ادامهٔ راه فرا می‌خواهند.

۴- بهار یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تحقق آزادی را، حاکمیت قانون و تأسیس مجلس ملی می‌داند.

۵- آزادی در این دوره بیش‌تر مترادف است با حاکمیت قانون در معنای غربی آن و گاه معنای استقلال سیاسی کشور به کار می‌رود و چنان که شعر بهار، با این همه، چه در ذهن بهار و چه در ذهن فرخی با همه‌ی تفاوت‌هایی در دیدگاه‌هایشان وجود دارد، موجد و مقوم آزادی قانونی است و استقرار آزادی فقط به نیروی قانونی امکان‌پذیر است.

۶- بهار آزادی و قلم را یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های وجود آزادی در هر کشور می‌داند و معتقد است آزادی قلم و اندیشه به مراتب از قدرت شمشیر کارساز است:

شرط دیگر تحقق آزادی تربیت صحیح است چرا که تا کسی شعور سیاسی بالا نداشته باشد نمی‌تواند مفهوم آزادی را درک کند و چه بسا آزادی را با هرج و مرج و لنگاری یکی بداند:

بی‌تربیت، آزادی و قانون نتوان داشت
سعفس نتوان خواند، نخوانده کلمن را
(دیوان بهار، ۱۳۸۱، ص ۶۰۷)

۱- باید توجه داشت که آزادی در فکر و شعر بهار با ولنگاری و رستن از بند شئون و آداب اجتماعی میانه‌ای ندارد. او آزاد زندگی کردن را شرط انسانیت می‌داند، اما تا حدی که به هرج و مرج و محدود کردن آزادی دیگران نینجامد:

آزادی ماست اصل ابدی ما

این است نتیجه‌ی خدادادی ما

آزاد بزی ولی نگر تا نشود

آزادی تو رهزن آزادی ما

(دیوان بهار، ۱۳۸۱، ص ۱۰۹۸)

منابع

- اسدی گرگانی، فخرالدین، ۱۳۷۲، دیوان، تهران، قطره.
- برلین، آیزایا، ۱۳۸۶، آزادی و خیانت، مترجم عزت‌الله فولادوند، تهران، ماهی.
- بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد، ۱۳۷۰، فیه مافیه، تهران، امیرکبیر.
- خاقانی، بدیل‌الدین، ۱۳۸۷، دیوان قصاید، به کوشش محمد استعلامی، تهران، زوار.
- خسرو قبادیانی، ناصر، ۱۳۸۷، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، قطره.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۲، امثال و حکم، تهران، امیرکبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۸۹، نرم‌افزار کامپیوتری، لغتنامه دهخدا، مدخل آزادی، موسسه دهخدا و دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۵۹، نگاه به ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، توس.
- شهریار، عماد، ۱۳۷۱، دیوان، تهران.
- غزالی، محمد، ۱۳۶۱، کیمیای سعادت، به کوشش خدیوچم، تهران، علمی فرهنگی.
- فاریابی، ظهیری، ۱۳۵۱، دیوان قصاید، زوار.
- فرخی، سیستانی، ۱۳۸۰، دیوان، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه نسخه مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، چاپ دهم تهران، قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه نسخه مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، چاپ دهم تهران، قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه نسخه مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، چاپ دهم تهران، قطره.
- گروه مولفان، ۱۳۷۷، فارسی عمومی دانشگاه پیام نور، تهران، انتشارات پیام نور.
- مراغه‌ای، اوحدالدین، ۱۳۴۰، کلیات، تهران، امیرکبیر.
- معین، محمد، ۱۳۷۰، فرهنگ فارسی معین، تهران، امیرکبیر.
- ملک‌الشعرا بهار، محمدتقی، ۱۳۸۱، دیوان شعر جلد ۱ و ۲، چاپ پنجم، تهران، توس.
- مولوی بلخی، مولانا محمد جلال‌الدین، ۱۳۷۷، مثنوی معنوی، بر اساس نسخه قونیه، به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، تهران، علمی فرهنگی.
- مولوی بلخی، مولانا محمد، ۱۳۷۷، مثنوی معنوی، بر اساس نسخه قونیه، تصحیح عبدالکریم سروش، تهران، علمی و فرهنگی.

- F ELNBERG, JOEL (1998). FREEDOM AND LIBERTY. IN E. CRAING (ED).
ROUTLEDGE ENCYCLOPEDIA OF PHILOSOPHY. London, Routledge.

- Two CONCEPT of liberty